بررسی

در ادامه تئاتر سرکوب‌شدگان

آکوستو بوال (۲۰۰۹-۱۹۳۹) نویسنده و کارگردان تئاتر اهل برزیل بود که از اوایل دهه ۱۹۷۰ سبکی جدید در تئاتر بنیان گذاشت به نام «تئاتر سرکوب‌شدگان». این سبک انقلابی در تئاتر به پا کرد. «تئاتر سرکوب‌شدگان» شکل‌ها و تکنیک‌های مختلفی دارد که شاید شناخته‌شده‌ترین تکنیک آن که در تمام دنیا اجرا می‌شود، «تئاتر جدال» باشد. در این نوع تئاتر مدخل خوبی برای آشنایی با «تئاتر سرکوب‌شدگان» است. کسانی را که «تماشاگر-بازیگر» می‌نامند، دعوت می‌کنند به روی صحنه بروند و افکار و اعمال خود را، نه فقط از طریق کلمات، آشکار کنند و راهکارهایی را که برای حل مسئله مورد بحث در نظر دارند، به گروهی که خود نیز به آن تعلق دارند، پیشنهاد دهند. مع‌الوصف، «تئاتر سرکوب‌شدگان» اشکال مختلفی دارد: ازجمله تئاتر نامرئی، تئاتر جدال‌گاه، تئاتر قانون‌گذار و تئاتر روزنامه‌ای. «تئاتر سرکوب‌شدگان» در همه شکل‌هایش همواره به دنبال ایجاد دگرگونی اجتماعی در راستای رهایی سرکوب‌شدگان است. این تئاتر را می‌توان یکی از نمونه‌های عملی تز یازدهم دانست. «تئاتر سرکوب‌شدگان» نه‌فقط درصدد فهم واقعیت، بلکه در پی تغییر آن مطابق با خواست سرکوب‌شدگان است. این سبک تئاتر می‌کوشد تغییرات را در کنش‌هایی دنبال کند که به صورت تئاتری درک می‌شوند و به انجام می‌رسند. با این شیوه داستان در واقعیت و واقعیت در داستان وارد می‌شود. در این تئاتر بازیگران و تماشاگران در سطح یکسانی از گفت‌وگو و قدرت با هم روودررو می‌شوند و هیچ رابطه خصمانه‌ای میان جایگاه تماشاگران و صحنه وجود ندارد و هر دو بر هم منطبق‌اند و در واقع یکی هستند. پوال با ابداع سبک خود جایگاه ویژه‌ای در تئاتر جهان پیدا کرد. در سال ۲۰۰۹ پیام روز جهانی تئاتر از سوی او صادر شد. او از اواخر دهه ۱۹۶۰ به دلیل کودتای نظامی در برزیل تا ۱۹۸۵ اکثر کارهای خود را در آرژانتین، پرتغال و فرانسه اجرا کرد. او در سال ۱۹۸۱ نخستین جشنواره بین‌المللی تئاتر سرکوب‌شدگان را برگزار کرد و بعد از بازگشت به برزیل در سال ۱۹۸۶ هسته مرکزی تئاتر سرکوب‌شدگان ریو را تشکیل داد. همچنین از سال ۱۹۹۳ تا ۱۹۹۶ شاغل «تئاتر قانون‌گذار» را با حکم نمایندگی مجلس پارلمانی به اجرا درآورد. «تئاتر قانون‌گذار» مجموعه فرایندهایی است که با هدف دستیابی به قاعده‌ای برای تصویب لوایح قانونی منسجم و ماندگار، «تئاتر جدال‌گاه» و مراسم معمول نشست قانون‌گذاری را تلفیق می‌کند. این تئاتر با نقطه آغازی می‌دانند برای فشارآوردن به نمایندگان برای تصویب قوانین مردم. او با این روش موفق به تصویب پانزده قانون شهری و دو قانون دولتی در برزیل شد. بوال در ایران نیز کاملا شناخته‌شده است و برخی از مهم‌ترین آثارش در کنار تعدادی مقاله به فارسی ترجمه و منتشر شده‌اند: از جمله می‌توان به کتاب‌های «تئاتر مردم ستم‌دیده» (انتشارات نوروز هنر)، «ترنگیس‌کمان آرزو» (انتشارات نمایش) و «تئاتر قانون‌گذار» (انتشارات بیدگل) اشاره کرد. به‌تازگی یکی دیگر از مهم‌ترین آثار بوال به همت نشر اختران و با ترجمه نریمان افشاری به فارسی ترجمه و منتشر شده است: «زیبایی‌شناسی سرکوب‌شدگان».

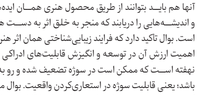

زیبایی‌شناسی سرکوب‌شدگان
آکوستو بوال
ترجمه: نریمان افشاری
ناشر: اختران
سال انتشار: ۱۳۹۸
قیمت: ۲۶۰۰۰ تومان

دیوار نیست که اردوگاه را حلق کرده، استراتژی و واقعیت تاسیس اردوگاه است که به احداث دیوار انجامیده است.
دُم هیولا. ادی افیرو و آریدا آزولای –

جهانی‌سازی و دیوارکشی

آنچه سرانجام دنیای جهانی‌شده نامیده‌ایم تنش‌های بنیادینی در دل خود دارد. تنش‌های میان داده‌ها و راه‌نداده‌ها، درهم‌آمیختن و جداکردن، حذف‌کردن و دوباره گنجاندن. یک جلسه این تنش‌ها را می‌توان در مرزهای دید که دو سوی آن را روز بازتر می‌شوند و جلوه دیگر آن را در بودجه‌ها. انرژی‌ها و تکنولوژی‌هایی که به نحوی بی‌سابقه به تحکیم مرزها اختصاص می‌یابند. جهانی‌سازی صحنه نمایش انبوهی از تنش‌های به‌هم مرتبط است. تنش میان شبکه‌های جهانی و ملت‌گرایی‌های محلی، قدرت‌های مجازی و قدرت‌های واقعی، تصرف خصوصی منابع و دسترسی عمومی به منابع، سیاست‌های محرمانه و شفافیت [سیاسی]، گلوبسازی و قلمروزدایی. همچنین تنش‌های میان منافع محلی و بازار جهانی و به همین اعتبار، تنش میان ملت و دولت. امنیت اتباع و حرکت سرمایه.

یکسی از کانون‌های اصلی این تنش‌ها دیوارهای جدیدی است که سیاره ما را مخطط کرده‌اند. ساخت‌وساز جنون‌آمیز این دیوارهای جدید همان زمان آغاز شده بود که در اقصی نقاط دنیا سقوط بارومای قدیمی اروپای جنگ سرد و آفریقای جنوبی دوره آپارتاید را جشن می‌گرفتند. معروف‌ترین آنها یکی دیوار غول‌آسایی است که آمریکا در مرز جنوبی خود ساخته و دیگری دیوار اسرائیل است که مثل مار از دل کرانه باختری عبور می‌کند؛ دو پوزه‌ای که پیمانکاران و تکنولوژی مشترکی دارند و برای مشروعیت خود به یکدیگر استناد می‌کنند. ولی به جز این‌ها هم نمونه بسیار است: آفریقای جنوبی بعد از دوران آپارتاید هزارتوی پیچیده‌ای از دیوارها و ایست‌بازرسی‌ها ساخته و حصار امنیتی برقی بحث‌برانگیز خود را در مرز زیمبابوه هنوز پر یا نگه داشته است. عربستان سعودی اخیرا ساخت یک سازه نگهبانی بتونی با ارتفاع سه متر را در مرز خود با یمن به اتمام رسانده و بنا دارد بعد از آن در مرز عراق نیز دیواری بسازد و تازه بعد از آن هم به‌کدنه سعودی‌ها ممکن است کار به دیوارکشی دور تا دور عربستان ختم شود. هند برای ممانعت از ورود پناهجویان کشورهای فقیر همسایه، برای تقویت موضع خود در برابر فرقیستر و در سال ۲۰۰۱ در مرز افغانستان حصار کشید. اما حالا ترکمنستان هم دارد در مرز ازبکستان حصار می‌کند. بوتسوانا اکثوری کوچک در جنوب قاره آفریقا از سال ۲۰۰۳ ظاهرا برای جلوگیری از سیلی بنیان‌کن بیماری ایدز، «بزرگ‌ترین دیوار برای جلوگیری از ورود مردم زیمبابوه» را به فارسی ترجمه و منتشر شده است: «زیبایی‌شناسی سرکوب‌شدگان».

در «تئاتر سرکوب‌شدگان» همیشگی با همتایان بخشی ضروری از آن است. اگر «تئاتر سرکوب‌شدگان» را یک درخت در نظر بگیرید، تنه آن را باید از تشکیل می‌دهند؛ زیرا دو مشخصه اصلی زندگی اجتماعی را باید دارند: یعنی نظام مدنی از بین انتقال قواعدی برای که برای انجام بازی ضروری است؛ ولی برای اینکه بازی را زندگی به اطاعت برده‌وار تبدیل نشود، تنه‌ای نیز لازم است. در واقع بدون قواعد، بازی‌ای در کار نیست و بدون آزادی زندگی همچنین بازی‌ای در کار نیست. ایران در حال ساخت دیواری در مرز پاکستان است. بروتنی اکثوری سیاک‌گیر در شرق آسیا با برای جلوگیری از ورود مهاجران و قاچاقچیان در مرز لیمبانگ (شهری در مالزی) از منغول قلمروسازی است. چین برای مقابله با ورود ناهنجاری‌های گرد در مرز کره شمالی دیوار می‌کشد و کره شمالی نیز به موازات بخشی از همین دیوار در مرز چین دیوار می‌کشد.

البته در دروبن دیوارها هم دیوار وجود دارد: در بالات صنایع مطلق و محلات «دروازه‌ها» همه جا مثل قلع رویه‌دادند. اما این قبیل محله‌ها در شهرهای خودبنی نزدیک به شهرهای بزرگ مانند ریو یا مکزیک اند و جا بیشترند. دیوارهای دور شهرک‌های امرائیلی در کرانه باختری مجاور «حصارهای امنیتی» اند و دیوارهای دور محوطه مورد مناقشه «مقبره ماتراه» در اورشلیم درست به دیوارهایی چسبیده که شهر را بخش‌بخش کرده‌اند. راه پیتالحم به تابریه با دیوارهای بلند بتونی کلاسا مسدود است. با حمایت مالی اتحادیه اروپا دیواری سه‌لایه دور منطقه تحت محاصره اسائیلی‌ها در حال ساختن ساخته شده. حتی خود مراکش هم که «دیوار شنی» دیواری دارد که صدهاتن خاردار است از منابع دیگر حیاتی غربی است. منابعی که از قلعه‌الاپام بر سر آن‌ها دعوا بوده. شارقه دیوار سوسالیست شهر یادوا (در ایتالیا) اخیرا به بهانه آنکه نگذارد کار این شهر به اوضاعی خیلی شبه گوه خودش به آن می‌گوید «اوضاع فرانسوی» برسد، دیوار بلندی را ساخته که محله‌های قدیمی و طبقه متوسط سفیدها را از به اصطلاح «کنوهای افریقایی» جدا می‌کند. کنوهایی که بیشتر مهاجرین جدید آنجا زندگی می‌کنند.

وهمچنان دیوارهای بیشتری هم بنا ست ساخته شود: علی‌رغم نزاعی که در سال ۲۰۰۷ بر سر طرح ساخت دیوار بغداد درگرفت، نیروی نظامی ایالات متحده هنوز امید دارد دور منطقه سبز (در مرکز شهر بغداد) دیوار بکشد. پیش از این نیز دیواری منطقه‌ورانگیز دست و همانند صوت‌جوی یک رویا یا جستوجوی آرمان‌شهر عمل می‌کند؛ «وقتی فرانید به این نتیجه رسید که آرمان‌شهر را نمی‌توان از مزیت گرانبهای دیگران بهره‌مند می‌شوند که آنها را به اتحاد کارهای بیشتر ترغیب می‌کند». در نظر بوال، فرانید زیبایی‌شناختی به سوژه‌ها اجازه می‌دهد خود را در فعالیت‌هایی که عمدتا اجبار حضور در آن را نیافته‌اند، بیازمایند و به‌این‌ترتیب قابلیت‌های ادراکی و پیانی خود را توسعه دهند. او تاکید می‌کند که محصول یا اثر هنری باید بتواند حتی برای کسانی که در مرز عاری اند، باز هم می‌خواهد در همان نزدیکی دری به منطقه غیر نظامی دیوار بکشد. حصارهای پیشنهادی جدید هنوز وجود دارند که بنابست باید از تکمیل دیوار مکزیک-آمریکا به جریان بفتد. اما از جمله این طرح‌ها یکی دیوارکشی در مرز گانداناست در جنوب و دیگری بافتن ابزارهای برای مسدود کردن جزیره‌های که مهاجران احتمالی آفریقای شمالی از طریق آن‌ها به اروپا می‌آیند.

بازاروکس‌های دیوارکشی

اگرچه هر یک از این دیوارها به منظور ممانعت از ورود چیزهای مختلف ساخته شده‌اند - مردم فقیر، کارگران یا ناهمجوران؛ مواد مخدر، سلاح یا سایر کالاهای قاچاق. قاچاق کالاهای مشمول مالیات، حیوانی که ربوده یا به بردگی فروخته می‌شوند؛ تروریز، اختلاط فیوی یا مذهبی؛ صلح یا سایر چیزها-ندارای بسیاری اند - به طور خاص دیوار بلندی مشترک برای ازدیاد آن در این بره از تاریخ جهان وجود دارد. بدیه نخست با مجموعه‌ای از بازاروکس‌ها شروع کنیم. اولا اگرچه همه طیف‌های سیاسی - از نولیبرال‌ها، جوان‌وطن‌باوران، تا جماعت‌های بدروبست و فعالان چپ - خیال جهانی بی‌مرز را در سر می‌پروانند (جهانی بی‌مرز که با تثبیت سرمایه‌داری جهانی است یا نتیجه بازار جهانی یا شهروندی جهانی یا حکمرانی جهانی)، باید گفت که همه ملت-دولت‌ها، از غنی گرفته تا فقیر، شوق عجیبی به دیوارکشی دارند. ثانیاً در بطن آن فرم سیاسی عامی که با نام دموکراسی می‌شناسیم و ظاهرا در سرتاسر جهان تفوق دارد (همان دموکراسی که بست‌مارکسیست‌های اروپایی، سکولارهای اسلامی، یا نومحافظه‌کاران آمریکایی سنگ‌اش را به سینه می‌زنند، کو اینکه هریک آن را به شیوه خود اجرا می‌کنند) فقط با موانع سخت سروکار نداریم بلکه در درون همین موانع شاهد معابری هستیم که مسیر تجارت‌های پرسود و کلان را از معبر مسافران عادی و همچنین از مسیر تازه‌واردان خوش‌خیالی که صرفا ظاهر یا اصل و نسب مشکوک دارند سوا می‌کند. ثالثا در زمانه‌ای که قابلیت‌های زیادی برای تخریب از خود بروز می‌دهد - تخریبی که به لحاظ ابعاد، کوچک و امکان جابجایی [ادوات تخریب] در تاریخ سابقه نداشته و دامنه آن از حلیقه‌های انفجاری تا بمب‌های شیمیایی بی‌رنگ و بو گسترده است - باید هیئت فیزیکی بی‌روح دیوارها را واکنشی منحرفانه به این قدرت‌های مرگ‌بار ولی غیرمادی دانست. بنابراین با سه پارادوکس مواجهیم: یکی رفع دامن همراه با راندادن، یکی کلی‌سازی آمبخته با طرد و قشرزدنی، و یکی هم قدرت شبکه‌ای و مجازی به‌واسطه موانع سخت و فیزیکی.

نظم جهانی مابعدوستفالی

این موانع جدید بناست حدود مرزی ملت- دولت‌ها را مشخص و تعریف کنند. با این همه جالب است که هیچیک از آن‌ها برای مقابله با حملات احتمالی حاکمیت‌های دیگر، یا به‌عنوان سپری دفاعی در جنگ‌های برابر ارتش‌های متجاوز، یا حتی به‌عنوان سپری دفاعی در جنگ‌های بین‌الدولی ساخته نشده‌اند. برعکس، با اینکه ممکن است تهدیدهای مختلفی هم در کار باشد، هدف این دیوارها عوامل فراملی غیردولتی است. یعنی افراد، گروه‌ها، جنبش‌ها-سازمان‌ها و صنایع. به واقع این دیوارها به روابط فراملی واکنش نشان می‌دهند نه به روابط بین‌المللی. با قدرت‌های سرسخت ولو غیررسمی و زیرزمینی طرف‌اند نه با اقدامات نظامی. مهاجرت، قاچاق، تبهکاری، ترور، و حتی آن اهداف سیاسی که دیوارها بناست جلوی آن‌ها بایستند نه آنچنان تحت حمایت دولت‌اند و نه در غالب موارد، مبنایی در مناقع ملی دارند. برعکس، این مسائل غالباً بیرون از چارچوب پیمان نظم بین‌المللی وستفالی شکل می‌گیرند که در آن ملت- دولت‌های حاکم بازیگران اصلی عرصه سیاست‌اند. درنتیجه، به نظر می‌رسد این‌ها نشانه‌های جهان مابعد وستفالی باشند.

منظور از نظم مابعد وستفالی دوره‌ای نیست که در آن حاکمیت ملت- دولت تمام یا از دور خارج شده باشد. در اینجا پیشوند «مابعد» (post) دلالت دیرتر بر نظمی که گرچه از نظم زمانی اشاره به «بعد» دارد، لیکن به معنای پایان آن چیزی نیست که پس از پیشوند «مابعد» می‌آید. «مابعد» حاکی از جالتی بسیار خاص از آن چیزی است که «بعد» می‌آید. حالتی که در آن آنچه گذشته پشت سر گذاشته نشده. برعکس آن گذشته حال را مصرانه مشروط می‌کند و چه‌بسا بر آن سلطه باید. ضمن آنکه به نحوی دارد از آن هم بیش گذشته جدا می‌کند. به عبارت دیگر، اصطلاح «مابعد» را برای اشاره به حال حاضری به کار می‌بریم که گذشته آن همچنان این لحظه حال را تسخیر می‌کند و به آن ساختار می‌بخشد. درست همانطور که دوران «مابعد جنگ» معرف بخش اعظم نیمه دوم قرن بیستم در منطقه اروپا-آمریکاست و به همین منوال، دوران «مابعد جنگ سرد» را برای اشاره به حال حاضری به کار می‌بریم که گذشته آن همچنان این لحظه حال را تسخیر می‌کند و به آن ساختار می‌بخشد. درست همانطور که دوران «مابعد جنگ» معرف بخش اعظم نیمه دوم قرن بیستم در منطقه اروپا-آمریکاست و به همین منوال، دوران «مابعد کمونیسم» حاکمی از جالش‌ها و مخمصه‌های سیاسی-اجتماعی و اقتصادی است که از کشورهای سابق به بازاروز، و باز به همین منوال «مابعد مارکسیسم» که رگه‌های مطالعه فلسفه و تحلیل حیف معاصر را از پهنه الگوهای تجدید استعلایی مارکسیستی گرد هم می‌آورد. [تعبیر مابعدوستالی را نیز باید مثل همین موارد فهمید].

زوال حاکمیت دولت

چه معنایی دارد که بگوییم حاکمیت دولت رو به زوال است وقتی هنوز دولت‌ها با تمام قوا مدعی قدرت حاکمیت و اجبت در و ایجاد نظم و بی‌نظمی جهانی هستند؟ در جواب می‌توان خیلی خلاصه اشاره کرد که سیمای مرگ حاکمیت - که از دل آرای نظریه‌پردازان حاکمیت مدرن، ازجمله آنسن هابز، لاک، روسو، و کارل اشمیت، سربرآورده - نشان می‌دهد که حاکمیت مشخصه‌هایی داشته (دارد): «قوق و برتری» دارد. «تداوم زمانی» دارد یعنی حاکمیت چیج محدودیت زمانی ندارد. «قائم به تصمیم حاکم» است. «تامه» است به این معنا که حاکمیت مطلقی با محدود نیست. «قلمرو انتقال» به جامعه دارد. «تجلی‌پذیر» است. ممکن است حاکم خود را مالکی کند. «۹- سرخورد از حوزه قلمرو خاص» است و بر این اساس حاکمیت بیش قلمروداری. تجلی حاکمیت ملت- دولت همیشه از نظر شق و ادعایی که نسبت به این ویژگی‌ها دارد چیزی از جنس افسانه بوده. باید گفت که این افسانه به حق اهل افسانه‌ای قدیمی‌ترند و از زمان حکم پسلای وستفالی (۱۶۴۸) حیوتی مقدس یافته و با روابط داخلی و خارجی ملت- دولت‌ها عجین شده است. ترکیبی از این افسانه‌ها در انحصار ملت- دولت‌ها بوده، اما در نهه قرن گذشته، جریان‌های رویه‌رشد فراملی شدیداً این انحصار را به طور انداخته‌اند. از سرمایه، مهاجرت، و تهدیدها که گرفته تا کالاها، اعمال خیلی‌ها و پیمان‌های سیاسی. این جریان‌ها هم مرزهایی را که ملت‌ها خلاشان عبور می‌کنند می‌زند و هم به صورت قدرت‌هایی درون آن مرزها متبلور می‌شوند و بدین‌ترتیب حاکمیت ملت- دولت را از بیرونی‌ترین لبه‌هایش و هم از درون به خطر می‌اندازند. عقلانیت نولیبرالی نیز حاکمیت ملت- دولت را تصعیف می‌کند؛ عقلانیت نولیبرالی به جز تصمیم‌گیران سرمایه‌دار [اعم از بزرگ و کوچک] هیچ حاکمی را به رسمیت نمی‌شناسد، به جای اصول سیاسی و قانونی ملاک‌های رانت‌ها را می‌نشاند (به‌خصوص تعهدات نولیبرالی به عدم تبعیض، برابری، آزادی و حاکمیت قانون)، و حاکمیت سیاسی را نیز به چاپکاهی مدیریتی تنزل می‌دهد. رشد مداوم و نوظهور نهادهای اقتصادی و حکمرانی بین‌المللی نظیر بانک جهانی پول (IMF) و سازمان تجارت جهانی (WTO) به تصریح ملت- دولت را تصعیف کرده است. و بالاخره اینکه رجع قرن اعمال قانون حقوق و قانون به صورت بسامانی و بین‌المللی که گاه علناً قصد براندازی را از دور خارج کردن حاکمیت دولت‌ها را دارند، حاکمیت ملت- دولت را به چالش کشیده است.

جدالشدن حاکمیت دولوت

اینکه حرکات و فعالیت‌های جهانی سرمایه و قدرت رویه‌رشد نهادهای قانونی، اقتصادی و سیاسی فراملی حاکمیت ملت- دولت را به چالش کشیده‌اند حرف جدیدی نیست. ولی کمتر پیش آمده که سایر نیروهایی را که در بالا به آنها اشاره کردیم جزو دلایل زوال حاکمیت سیاسی معاصر به شمار آورد. این نیروها عبارتند از مجموعه مقابلات نولیبرالیسم، گفتارهای اخلاقی و قانونی فراملی، در کنار فعال‌سازی قدرت‌های مرتبط با سرمایه، ولی نه قابل تقلیل به آن - قدرت‌هایی که تحت لوای فرهنگ و ایدئولوژی خود را جا می‌زنند. در همین نیروهایی که در بالا اشاره کردیم، باید از جمله نیروهای مقاومت در برابر نولیبرالیسم و امپریالیسم.

پیامد این تحولات درهم‌تنیده نه حذف حاکمیت از نقشه سیاسی است و نه ورود به عصر به اصطلاح «مابعد حاکمیت» یا «مابعد دولت». اول، حاکمیت ملت- دولت به معنای کاهش قدرت یا اهمیت «حاکمیت» و «دولت» نیست، بلکه در واقع به معنای جدالشدن آن از یکدیگر است. بنابراین دولت‌ها در مقام بازیگرانی غیرحاکم همچنان برقرار هستند و بخش عمده‌ای از ویژگی‌های حاکمیت کنون در دو حوزه قدرت ظاهر شده‌اند: «اقتصاد سیاسی» و «خوشبوت[...]». این دو حوزه قدرت از قضا همان حوزه‌های فراملی قدرت‌اند که صلح وستفالی اساسا برای آن شکل گرفت که اینها را به درون میدان ملت- دولت بکشاند و تحت سلطه ملت- دولت درآورد. از اینرو، برخلاف ادعای مایکل هارت و تونی نگری که می‌گویند حاکمیت ملت- دولت به صورت امپراطوری جهانی درآمده، و برخلاف این از جوجرا کاهس که می‌گوید حاکمیت باید شده به تولید کردن و قلمروی کردن حیات برهنه [آنچه او جنگ داخلی در مقیاس جهانی می‌نامد]، من معتقدم که می‌توان گفت که این افسانه به حق اصل‌های قدیمی‌ترند و از زمان صلح وستفالی (۱۶۴۸) دستخوش تغییر و تحول شده‌اند. دوم، اینکه حاکمیت از حوزه ملت- دولت به عرصه سلطه بی‌پایان سرمایه و خوشوت توکراتیک است. نه سرمایه و نه خوشوت توکراتیک، تسلیم هیچ قدرت فیزیکی نشده‌اند. هر دو با نسبت به قوانین داخلی تمایزی مخدوش است. این امر نیز به نوبه خود نشان می‌دهد که نه فقط تمایز بین مجرمان داخلی و دشمنان خارجی بلکه تمایز میان داخل و خارج نسبت رنز روز به روز محترم می‌شود. (در ایالات متحده مظهر محوشدن این تمایز اعمال مجرم و دشمن) حرکت روبه‌رشدی است که به جای اجراح مهاجران و برگرداندن آنها به کشورهایشان حرام‌کاری وضعیت مهاجران بی‌اوراق و به زندان انداختن آنهاست.) بنابراین، یکی از ابزوهای دیوارکشی‌های اخیر اینجاست: ساختاری که از قرار تمایز درون و بیرون (مرز میان ما و اینها، دوست و دشمن) را تصعیف و تقویت می‌کند. ولی آن را بخشی از مجموعه طوق امنیتی بیشینه که در حال محو شدن است - یعنی تمایز میان بلیس و نیروی نظامی، شهروند و مهین، مامور، جنگجو[۲] و دولت، قانون و بی‌قانونی، دقیقاً عضد خودش به نظر می‌رسد.

وجه نمایشی دیوارها

اگر کمی اوبیاد دیدمان را تعقیب در اینجا می‌بینیم که دیوارهای جدید در حکم پاسخی به حاکمیت رو به زوال و مورد مناقشه دولت هستند. این دیوارها تصویری از قدرت فضایی حاکم و هالای از یک کشور امن و محصور را نمایش می‌دهند، تصویر و هالای که همزمان به موجب وجود همین موانع با نوتراکآرامی آن‌ها تصعیف می‌شود. اما دیوار بدرفم وجود ابعاد نمایشی و نوفونیایذیرش، غالبا کارکردی نمایشی دارند: دیوارها از قدرت و کارآمدی حاکم در تصویری به نمایش می‌گذارند که در واقع نه فقط ندارند و از اعمال آن هم عاجزند بلکه عملکردشان نیز ناقص است. اگر معنای دیوارها را صرف معطوف به قدرت بدانیم و نه ذیقل دیگر آن‌ها از نظر بوشیده می‌ماند، یکی نقش آن‌ها در تولید تصویری بی‌نقص از قدرت دولت حاکم درست در بحبوحه زوال آن و دیگری نقش آن‌ها در تطهیر تباهی، مناقشه و لنقه مرزهایی که بناست تقویت کنند. با چنین نگاهی یک موضوع دیگر نیز از نظر دور می‌ماند: دیوارها قدرت‌های حفاظتی و «جریان»ها و «مانع»هایی که هم در درون ملت- دولت موجودند و هم در منظومه‌های بسامانی اطراف آن. جریان‌ها و مانع‌هایی که بخش‌های قلبو و غنی و جغیر را از هم جدا می‌کنند. این چشم‌انداز نشان می‌دهد بسیاری از قدرت‌های حاکم فراملی قدرت‌اند که صلح وستفالی اساسا متاخر را شده‌اند. با سیاست و قانون مهارشدنی نیستند و از این طریق تحت حکمرانی درنمی‌آیند و به همین دلیل است که در مواجهه با حکمرانی‌ناپذیری این قدرت‌ها به نظریه بلیسی و امنیتی متوسل می‌شوند. این قدرت‌هایی هستند که منطق‌های تجمیزپذیری دارند، اما شکل یا سازمان سیاسی ندارند. چه رسد به قصمدندی سوزتکیو و هماهنگ. در واقع، از آنجاکه دیوارهای جدید در نقاط صفر مرزی ملت- دولت‌ها یا اتوالع موانع بازدارنده و اشکال مختلف ارتباط (به از خصوصی و عمومی) محاط می‌شوند، وجود آنها حکایت از آن دارد که تمایز میان داخلی‌ها و خارجی‌ها، میان بلیس و نیروی نظامی، تمایزی مخدوش است. این امر نیز به نوبه خود نشان می‌دهد که نه فقط تمایز بین مجرمان داخلی و دشمنان خارجی بلکه تمایز میان داخل و خارج نسبت رنز روز به روز محترم می‌شود. (در ایالات متحده مظهر محوشدن این تمایز اعمال مجرم و دشمن) حرکت روبه‌رشدی است که به جای اجراح مهاجران و برگرداندن آنها به کشورهایشان حرام‌کاری وضعیت مهاجران بی‌اوراق و به زندان انداختن آنهاست.) بنابراین، یکی از ابزوهای دیوارکشی‌های اخیر اینجاست: ساختاری که از قرار تمایز درون و بیرون (مرز میان ما و اینها، دوست و دشمن) را تصعیف و تقویت می‌کند. ولی آن را بخشی از مجموعه طوق امنیتی بیشینه که در حال محو شدن است - یعنی تمایز میان بلیس و نیروی نظامی، شهروند و مهین، مامور، جنگجو[۲] و دولت، قانون و بی‌قانونی، دقیقاً عضد خودش به نظر می‌رسد.

وجه نمایشی دیوارها

اگر کمی اوبیاد دیدمان را تعقیب در اینجا می‌بینیم که دیوارهای جدید در حکم پاسخی به حاکمیت رو به زوال و مورد مناقشه دولت هستند. این دیوارها تصویری از قدرت فضایی حاکم و هالای از یک کشور امن و محصور را نمایش می‌دهند، تصویر و هالای که همزمان به موجب وجود همین موانع با نوتراکآرامی آن‌ها تصعیف می‌شود. اما دیوار بدرفم وجود ابعاد نمایشی و نوفونیایذیرش، غالبا کارکردی نمایشی دارند: دیوارها از قدرت و کارآمدی حاکم در تصویری به نمایش می‌گذارند که در واقع نه فقط ندارند و از اعمال آن هم عاجزند بلکه عملکردشان نیز ناقص است. اگر معنای دیوارها را صرف معطوف به قدرت بدانیم و نه ذیقل دیگر آن‌ها از نظر بوشیده می‌ماند، یکی نقش آن‌ها در تولید تصویری بی‌نقص از قدرت دولت حاکم درست در بحبوحه زوال آن و دیگری نقش آن‌ها در تطهیر تباهی، مناقشه و لنقه مرزهایی که بناست تقویت کنند. با چنین نگاهی یک موضوع دیگر نیز از نظر دور می‌ماند: دیوارها قدرت‌های حفاظتی

مقدمه مترجم: چند سالی است که روند حصارکشی‌ها و ساخت دیوارهای مرزی سرعت و شدتی بی‌سابقه گرفته است. از تلاش دونالد ترامپ برای ساخت دیوار در مرز ایالات متحده با مکزیک گرفته تا ۱۲۰۰ کیلومتر حصار دور «ملت مهاجرت» که از سال ۲۰۱۵ به این سو در اروپای مجارستان و صربستان ساخته شده است. در کنار معروف‌ترین پروژه دیوارکشی معاصر در کرانه باختری هزاران کیلومتر دیوار مرزی بی‌سرانجام ساخته شده، مرز هند، پاکستان، عراق، برزیل، کره شمالی، ایران و ترکیه. تمام این حصارها و دیوارها نشانه چیست؟

وندی براون، فیلسوف رادیکال کیپ آمریکایی، در کتابی با عنوان «دولت‌های محصور، دیوارهای مرزی و حاکمیت دموکراتیک» (۲۰۱۰) می‌کوشد به این پرسش جالب بپردازد. این کتاب چهار فصل دارد. نوشتار فوق فصل اول پس از ارائه گزارشی از روند دیوارکشی‌ها در سال‌های اخیر از درستی تصوری دفاع می‌کند که دیوارهای جدید را، به‌رغم اهداف و آثار ظاهرا براکنده‌ای که دارند، چهارم نیز چرخشی دارد به سوی رویاگوی. ترجمه این کتاب به همین فلق هم به پایان رسیده است. آنچه در ادامه می‌خوانید ترجمه بخشی از فصل اول کتاب حاضر است.

وندی براون . ترجمه: سهند ستاری

دموکراسی‌های محصور در میان دیوارها

دیوارهای مرزی کانون اصلی تنش‌های جهانی‌سازی است

بخشی از دیوار مرزی ایالات متحده- مکزیک

آمریکایی. چرا و چگونه باید به این دو نمونه [پس متفاوت] توامان فکر کرد؟ چرا باید به هر دوی آن‌ها ذیل موضوعی واحد، یعنی حاکمیت رو به زوال ملت- دولت در جهان مابعد وستفالی اندیشید؟ [...]

دیوار اسرائیل برآمده از تناقضاتی است که اشغال استعماری توسعه‌طلبانه برای حاکمیت به وجود آورده و در ضمن این تناقضات را تشدید می‌کند. حال آنکه مانع مرزی ایالات متحده به آمده از تناقضاتی است که جهانی‌سازی نولیبرال برای یکبارچگی و توانایی‌های حاکم «جهان پیشرفته» به وجود آورده و در ضمن این تناقضات را تشدید می‌کند. این دیوارها از یک سو- باسخی هستند به انواع و اقسام خشونت محسوسی که علیه کشورشان اعمال می‌شود و ضمناً علت این خشونت‌ها را به بیرون نسبت می‌دهند، و از سوی دیگر، خود این دیوارها انواع و اقسام خشونت را علیه خانواده‌ها، اجتماعات، معیشت مردم، زمین‌ها و امکانات سیاسی اعمال می‌کنند که از میان‌شان عبور می‌کنند و به آنها شکل می‌دهند. و بالاخره دو دیوار در برابر فشارها و خشونت‌هایی که بعضاً حاصل قدرت‌ها و منافع واحدهای سیاسی سازنده آن‌هاست ناکارآمد از آب درآمده‌اند. با وجود این، هر دو دیوار به شدت محبوب هستند. هر دوی آنها اگرچه مدعی دفع جنایت و خشونت‌اند از آن را تشدید می‌کنند و ازاین‌رو، هر دو دیوار نیاز به استحکامات و کنترل و نظارت بیشتر را دامن می‌زنند. با این‌همه، گفته می‌شود هر دو دیوار به منظور برقراری صلح، نظم و امنیت ساخته شده‌اند. هر دو نمایش‌دهنده همان حاکمیتی هستند که خود این موانع مرزی تضعیف‌اش می‌کنند. هر دو دیوار هسته قضایی حاکمیت را فعال می‌کنند، موانع مرزی و مرزها را ترکیب می‌کنند، و در زمین‌های غمسی مرز می‌کشند. هر دوی این دموکراسی‌های محصور دیوارهای خود را با این بهانه توجیه می‌کنند که دولت باید از مردم محافظت کند. هر دو به همان بیگانه‌هراسی متوسل می‌شوند که از قضا تشدیدکننده و بازتاب‌دهنده آن نیز هستند. هر دو به بهانه راه بستن بر مجرمان و تبهکاران قانون را به حال تعلیق درآورده‌اند. و هر دو در میان بتون‌ها و سیم‌های خاردار یک «راه حل سیاسی معلق» جا گرده‌اند. در مجموع، اگرچه تفاوت میان دیوارهای جدید موضوعی مهم است، لیکن نباید چشم ما را بر آن دسته مخمصه‌های مشترک قدرت بیندد که دیوارها در حکم پاسخی به آن‌ها هستند و آن‌ها را مطرح می‌کنند.

وجه ممیز دیوارکشی‌های معاصر

اگر دیوارهای جدید که در مکان‌های گوناگون و با اهداف گوناگون بنا می‌شوند زاده میدان‌ها و تکنیک‌های مشترکی در عرصه قدرت باشند، آیا می‌توان ادعا کرد که یوستکی‌هایی هم میان دیوارهای جدید و انبوه صورت‌های قبلی آن‌ها در کار است؟ کتاب حاضر دلایلی می‌آورد در تایید وجه ممیز مابعدوستفالیایی «دیوارهای معاصر» وجه ممیزی که می‌توان آن را در بطن واکنشی درک کرد که این دیوارها نماینده آن هستند. یعنی واکنش به آثار ویرانگر جهانی‌سازی بر حاکمیت ملت- دولت. این وجه ممیز در دو واقعیت جلوه‌گر می‌شود: یکی اینکه دیوارهای جدید ساخته می‌شوند تا جریان‌های مردم، قاچاق کالا و اعمال خشونت‌آمیزی را که سرچشمه آن‌ها واحدهای سیاسی حاکم نیست مسدود کنند و دوم اینکه دیوارهای جدید در نقش مجری قدرت دولتی ظاهر می‌شوند که وظیفه‌اش دفاع از مرز مجتمع‌اش بیشتر و ناکارآمدتر می‌شود. از این نظر، دیوارهای جدید بیانی دوباره هستند از یک تصویر حاکمیت دولت که بوی و کرد دولت فرن[۲] جهانی، در دوران پس از عصر حاکمیت دولت و البته پیش از شکل‌گرفتن یا مصداق‌یافتن یک نظم جهانی جدید.

این پیش‌نر نیز دیوارهای سیاسی و دوچوه داشته‌اند. در واقع، حصارها از همان «آغاز» وجود داشته‌اند،